



دل گفته‌های علی‌احمد احمدی که به او مرد آهنی می‌گویند

## گیت بازرسی فرودگاه یکسره بوق می‌زند !

سیدمجتبی طباطبایی زاده

با سلام و "درو رو رو درود" بر امام خمینی (ره) بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی - بغض و سکوت - برای لحظاتی سکوت کرد و لکنت زبانش اجازه ادامه سخن را به او نداد. قطرات اشک جمع شده در چشمانش برق خاصی به چهره اش داد. به خوبی می‌دانست که گزارش به صورت مکتوب منتشر خواهد شد و خبری از دوربین فیلمبرداری نیست که تصور شود دارد خودنمایی می‌کند. حتی هنوز دستگاه ضبط صدا را هم روشن نکرده بودم.

صرفاً به دلیل جبهه رفتن به ایران آمدم چون معتقد بودم ریشه اصلی خط اسلام در ایران است. «علی احمد احمدی» درباره نحوه حضورش در دفاع مقدس می‌گوید: ۱۸ سال بیشتر سن نداشتم که عازم جبهه شدم به عنوان جهادگر از طرف جهادسازندگی آن روز. برای رانندگی بولدوزر به پادگان حمیدیه و پس از آن به شلمچه اعزام شدم. در مدت حضورم همه کارهایی که سپردند انجام دادم. راننده بولدوزر بودم، تیربارچی بودم و حتی مدتی هم به امر فرماندهان آربی جی زن شدم. «علی احمد» هم همچون سایر هموطنانش به دیدگاه مهم و تاریخی امام خمینی (ره) مبنی بر اینکه اسلام مرز ندارد اشاره می‌کند و می‌گوید: حضرت امام در اوج سادگی این جمله را بر زبان آورد اما بر قلب و جان تمام مسلمانان نفوذ کرد. این جمله از خاص‌ترین فرامین ایشان بود که همگان به آن لبیک گفتند.

این فرموده امام آن چنان در روح و قلب من نفوذ کرد که باید خودم را به جبهه می‌رساندم بیش از یکسال در جنگ حضور داشتم، از خانه و کاشانه و کشورم صدها کیلومتر دور بودم ولی قسم می‌خورم که حتی به قدر ثانیه‌ای احساس غربت نکردم. در گردان ۴۰۰ نفری تنها من یک نفر افغانستانی بودم اما هیچ وقت هیچ برخورد بدی از رزمندگان ندیدم که مرا به چشم یک فرد خارجی ببینند. همه ما مسلمانیم و «مسلمانی» تنها معیار رزمندگان بود.

می‌کند. از فشردن محکم دست‌ها به هم و چرخاندن پی در پی انگشتی اش فهمیدم که دارد با خودش قول و قراری می‌گذارد؛ باید بتواند حرف هایش را بزند. پس از صاف کردن گلو و یک عذرخواهی نجیبانه بابت وقفه پیش آمده لب به سخن گشود. من و تعدادی از دوستانم عضو گروه بچه مسلمان‌های قندهار و از خادمان خط امام بودیم.

از محل قرار برای مصاحبه اش انتظار چنین صحنه‌ای را داشتم. مهدیه آستان مقدس شهدای گمنام زاهدان محلی بود که برای گفت و گو تعیین کرده بود. آن هم روز جمعه و پس از پایان دعای ندبه. سکوتش اجازه نداد تا کلامی بر زبان بیاورم و صبر کردم تا مجدد خودش را مهیای گفت و گو کند. می‌دانستم برای اولین بار است که دارد مصاحبه



آقای احمدی با هم‌زمانش در جبهه، نفر سوم ایستاده از راست